

رفتار حکومت با زندانیان سیاسی در زندان دهمزنگ

از یک مصاحبه با شاد راون محمد نعیم بسملزاده

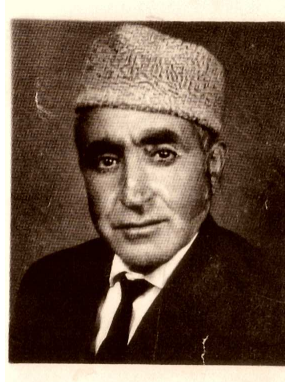
از چندی به این طرف مؤرخ و نویسنده محترم محمد نصیر مهرین، پژوهش و روایت های جالبی را در باره محبوسین خانواده آل یحیی و مخصوصاً محبوسین محبس دهمزنگ نشر نموده است که زحمات شان از هر جهت سزاوار آفرین گویی و تحسین میباشد قبلاً که از قلم ایشان نوشته کودتا ها و کودتا های نام نهاد سروصدای موافقین و مخالفین را به راه انداخت، بسیاری از موضوعات تاریخی روشن گردید. و اینک طی سه شماره سایت وزین کابل نات باز هم بحث محبوسین سیاسی و شرایط و اوضاع زندگی ایشان را در محابس هاشم خانی مورد بحث و بررسی قرار داده است، هموطنان طرفدار آشنایی با ظلم و ستم و باز مانده های خانواده های ظلم و شکنجه دیده تپ و تلاش ایشان را قدر میگذارند.

چون محترم نصیرمهرین از جمع کردن اطلاعات از خانواده های قربانی استبداد یاد کرده بودند، اینجانب که به یکی از آن خانواده ها تعلق دارم، میخواهم که معلومات در دست داشته را انتشار بدهم.

۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸

کاملاً هویدا شده است که نادرخان و برادرانش برای بقای خویش از هیچگونه قساوت دریغ نکردند و تا آن جای که دستشان رسید به قتل و خونریزی پرداخته و محبس ها را از مردم بی گناه و به خصوص آنعه که با امان الله خان غازی روابط نزدیک داشتند، پر کردند. از آن جمله می توان از قتل غلام نبی خان چرخ و به زندان کشیدن خانواده و حتی اطفال خردسال شان و صد ها تن دیگر یاد نمود. علاوه برکشتن غلام نبی خان چرخ در یک شب بیشتر از سه صد نفر اهل خیره را دستگیر و زندانی کردند. درجمله زندانیان خانواده ناظر محمد صفرخان هم شامل بود زیرا آل یحیی از فهم و دانش سیاسی و ادبی این خانواده نیز در هراس بود. اینجانب در دامان دردها ورنجهای همین خانواده بزرگ شده و با رنجهایی که خانواده ها دیده اند، آشنایی دارم.

زمانی که برنامه ساحه وی تلویزیون رنگین را در شهر هامبورگ پیش می بردم، محترم محمد نعیم بسملزاده یکی از پسران مرحوم استاد محمد انور بسمل، از کشور کانادا به شهر هامبورگ آلمان تشریف آورده بودند. من هم از فرصت استفاده کرده مصاحبه تلویزیونی را با ایشان انجام دادم که به تاریخ هفتم جولای 1996 از طریق کانال آزاد شهر هامبورگ منتشر شد.



پس از خواندن نوشته های محترم مهرین، برای اینکه مصاحبه با محترم محمد نعیم بسمل زاده را تاییدی دیدم به نوشته ایشان، آن مصاحبه را از روی نوار ویدیویی به صورت تحریری تهیه کرده و جهت معلومات بیشتر علاقمندان تقدیم مینمایم:

س - شما خود را بیشتر برای بینندگان تلویزیون رنگین معرفی می کنید؟

ج - من محمد نعیم بسملزاده پسر مرحوم استاد محمد انور بسمل، نواسه ناظر محمد صفرخان.

س - چند ساله بودید که محبوس شدید و دلیل حبس شما چه بود؟

محمد نعیم بسملزاده

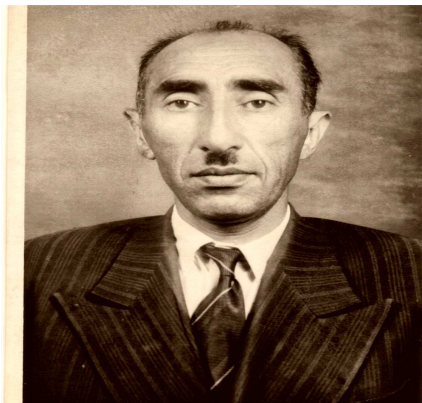
ج - من چارده ساله و متعلم صنف هفت مکتب نجات بود و دلیل حبس من هم ناحق و صرف یک تهمتی که برای ما ساختند و مرا حبس کردند مرا و محمد هاشم اختر پسر کاکایم را متعلم صنف هشتم مکتب نجات بود .
قضیه به این ترتیب بود:

وقتیکه نادرخان را عبدالخالق کشت یک ماه بعد از این واقعه شخصی در بیت الخلی مکتب (کاغذی) نوشته بود که « نادر غدار مردار شد توسط عبدالخالق خان متعلم صنف دهم » این نوشته را مدیریت مکتب کاپی کرده به وزارت معارف بردند در آن زمان وزیر معارف کسی نبود و فیض محمد خان ذکریا وزیر خارجه سرپرستی وزارت معارف را به عهده داشت .

فیض محمد خان زمانی که نوشته را دید هدایت داد که نوشته توسط بچه های خرد سال صورت نگرفته باید از صنف هفت به بالا باشد، یک تعداد از شاگردان صنف هفتم و هشت ونه را که در حدود سی نفر می شد به تاریخ 17 قوس 1312 به وزارت معارف بردند از صنف هشتم پسر کاکایم محمد هاشم اختر نیز شامل بود.

س - اگر لطف کنید بگویید که چرا سر شما اشتباه بود ؟

ج - برای این که خانواده ما یک خاندان سیاسی بود و در سیاست سابقه داشته و خاندان نادرها ما یک عداوت قدیمی داشتند . زمانی که نادر خان غلام نبی خان چرخ را کشت تقریبا بیشتر از سه صد نفر از آزادی خواه ها را دستگیر کردند که در این جمله پدرم محمد انورخان بسل ، محمد ابراهیم خان صفا ؛ محمد اسماعیل سودا ، محمد اسلم بسلمزاده و محمد طاهر بسلمزاده در 16 عقرب 1311 محبوس گردیدند به این اساس که خانواده ما بندی سیاسی بود بالای من و پسر کاکایم محمد هاشم اختر اشتباه داشتند که این نوشته کار ما می باشد .



دروزارت معارف فیض محمد خان ذکریا آمد و برای همه کاغذ و قلم توزیع کرده گفت : بچه ها من برای شما املا می گویم و شما آنرا بنویسید من ببینم که خط کدام شما بهتر است . همین موضوع را به شکل دگری برای ما املا گفت:

« عبدالخالق غدار شخصی را کشت مثل نادر خان شهید که اگر زنده می بود بعد از ده سال افغانستان را مانند پاریس می ساخت .»

همه ما مطلب را نوشته کرده امضا کردیم و به دست معین وزارت معارف عبدالجبار خان سپردیم تا به فیض محمد خان ذکریا برساند . فیض محمد خان ذکریا جهت اشتراک در مجلسی به وزارت خارجه رفت بعد از یک ساعت دوباره آمد و خط هارا تطبیق کرد، دید که هیچ کدام خط به نوشته دیگر سر نخورد همان خط را

محمد اکبر اختر

درمقابل همه ما که در حدود سی نفر بودیم گرفت و گفت: این را کی نوشته ؟ هرکه نوشته بگوید که دیگر ها خلاص شوند اگر نی شب در زیر قین وفانه خود به خود اقرار می کند .

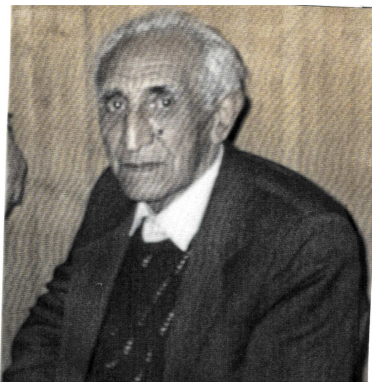
بعد از چند دقیقه از بین سی نفر صرف هفت نفر را نگاه کرد در همین وقت محمد اکبر اختر برادر بزرگ محمد هاشم اختر که منحصی ترجمان زبان فرانسوی در وزارت صحنیه وقت کار می کرد جهت خیر گیری برادر خود آمد و در برنده وزارت معارف منتظر بود عبدالجبار خان معین وزارت معارف آمد آهسته به فیض محمد خان ذکریا گفت که محمد اکبر اختر هم در برنده منتظر برادر خود است فیض محمد خان نام او را نیز در جمله شاگردان مکتب نجات شامل کرد .

فیض محمد خان ذکریا برای عبدالغنی خان قلعه بیگی ارگ تلیفون کرد تا محافظینی را جهت انتقال شاگردان به ارگ بفرستد

بنام مرا با محمد اکبر اختر ؛ محمد هاشم اختر ، فیض محمد محبوبی ؛ عبدالوهاب خان ؛ و جان محمد خان به ارگ انتقال دادند.

بعد از کشته شدن نادر خان برادران نادرشاه و اعضای کابینه هر شب جهت تحقیق از زندانیان به ارگ می آمدند تحقیق آغاز می شد و زندانیان را قین وفانه می کردند ؛ آب جوش بالای پا های شان می ریختند ؛ قمچین کاری می کردند .

زمانی که ما به ارگ رسیدیم عبدالغنی خان قلعه بیگی ارگ اتاق شکنجه محبوسین را برای ما نشان داده گفت:



او بچه هاسن تان خرد است طاقت لت وكوب و شكنجه را نداريد بگوويد كه اين كار را کرده است هيچ كس اقرار نكرد مارا بردن دريك اتاق كوته قلفي كردند ودست های مارا الچك بستند و يك يك نفر برای تحقيق نزد شاه محمود خان خواستند .

اول محمد هاشم اختر را خواستند تحقيق كردند چیزی حاصل نشد شاه محمود خان امر كرد كه همه شانرا يك جا بياوريد ما همه رقتيم و در روی زمین نشستيم شاه محمود خان گفت:

محمد هاشم اختر

هر كس كه نوشته کرده خود باید اقرار كند زیرا شما خرد هستيد و طاقت شكنجه وقين وفانه را نداريد.

هيچ كس چیزی نگفت. در همین وقت شاه محمودخان تشنه شده بود، سودا (1) خواست .

جان محمد كه همراهی من بود وارخطا شد فكر كرد كه شاه محمودخان سوته (2) خواست ازجایش ایستاده شده گفت من اقرار می كنم كه من دیدم عبدالقادر بچه مستوفی عبدالقیوم خان این خط را نوشته كرد .

شاه محمود خان به قوماندان طره باز هدایت داد تا عبدالقادر را حاضر كنند مارا دريك اتاق دیگر بردند عبدالغنی خان قلعه بیگی آمد وچار نفر دیگر را با خود برده رها كرد بعداز چند دقیقه عبدالغنی خان قلعه بیگی ارگ دوباره آمد و گفت كه:

سپه سالار صاحب امر كرد كه چون فامیل شما بندی هستند اگر دربیرون باشید مردم برای تان چیزی نسانند برای چند روز همین جا باشید همان بود كه سیزده سال بندی ماندم بدون كدام جرم و جنایت وبدون كدام اوراق تحقيق و فیصله محكمه .

قرار شنیده گی محمد هاشم خان صدراعظم گفته بود كه خانواده چرخي و خانواده ناظرمحمد صفر خان باید برای همیشه در زندان باقی بمانند.

ما بندی ماندم تا زمانی كه كابینه تغییر كرد وشاه محمود خان صدراعظم شد ونظر به فیصله ملل متحد كه محبوسین سیاسی باید آزاد شوند، مارا نیز رها كردند .

س - درطول سیزده سال بندی گری شما از درس وتعلیم وتحصیل محروم شدید وتا جای كه من خبر دارد اطفال خانواده را نیز حكومت از مكاتب دولتی اخراج كردند كه می توانم از محمد امین پسر محمد اسلم بسلمزاده ، محمد یعقوب صفا پسر محمد ابراهیم صفا و محمد بشیر رفیق نواسه دختر ی ناظر محمد صفر خان نام ببرم وهم برای محمد آصف اختر اجازه تحصیلات عالی در فاكولته طب كابل داده نشد . شما چه گونه به درس وتعلیم پرداختید ؟

ج - مدت چار سالی كه در زندان ارگ بودیم اجازه درس خواندن را نداشتیم صرف كتب دینی اجازه بود. داشتن قلم و كاغذ برای ما ممنوع بود. بعد از چار سال ما را به زندان دهمزنگ انتقال دادند صرف پدر م محمد انور خان بسمل در زندان ارگ باقی ماند . در زندان دهمزنگ بالای ما كار های شاقه را انجام می دادند در پا های ما زولانه بود و با زولانه گشت و گذار مشكل بود به خصوص در زمستان ها كه زولانه خیلی سرد می بود.

س - خواهشمندم یکی از تلخ ترین خاطره تانرا از دوره زندان بگوئید ؟

ج - در زندان هیچ كسی خاطره خوشی ندارد. همه اش تلخ بودو تاكنون با آن خاطره ها زنده هستیم. ما را در زندان كوته قلفی كردند ؛ گشنه گی می دادند، از هوای تازه و آفتاب محروم بودیم و به خصوص تلخ ترین خاطره من، مرگ كاكایم محمد اسماعیل سودا در زندان بود كه ما نتوانستیم رویش را ببینیم .

بعداز رهایی از زندان، چون در مكتب تحصیل نكرده بودیم وسندی نداشتیم یافتن كار برای ما مشكل بود نا گزیر از كتابت در بانگ افغانستان آغاز به كار كردم . زمانی كه بندی شدم چارده ساله بودم برای اینکه كسی نگوید اطفال صغیر را محبوس کرده اند، مرا " اصلاح سن " كردند! وسنم را پنج سال بالا نوشتند واز همین سبب در اخیر هم زودتر به تقاعد سوق داده شدم .

تشكر از این كه برای مصاحبه حاضر شدید

از شما هم تشكر

(1) سودا - درگذشته به آب ولایتی و یا سودا واتر می گفتند

(2) سوتنه - چوب دست چوپان و یا اینکه چوب بزرگ.